

# تراث‌ستیزی و فرهنگ‌سوزی

ابوالقاسم علیدوست\*

## اشاره

باتوجه به برگزاری مناظره استاد ابوالقاسم علیدوست و دکتر عبدالکریم سروش در پاییز ۱۴۰۳ در موضوع شریعت، فقه و عقلانیت، آیت‌الله علیدوست عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، یادداشتی انتقادی در نقد رویکرد دکتر سروش به شرح ذیل نگاشته است که با این پرسش شروع می‌شود: معیار و سنجه احادیث از دیدگاه دکتر سروش چیست؟

## سه موضع در قبال تراث‌روایی

دفاع متعصبانه برخی از اخباریان امامیه از تراث‌روایی که منجر به معتبرانگاری همه احادیث موجود می‌شد و یورش افراطی برخی روشنفکران به این تراث؛ چونان دو تیغه قیچی‌اند که ظاهراً متقابل هستند، اما چون نیک بنگری نه تنها به یکدیگر کاری ندارند بلکه یکدیگر را تیز می‌کنند تا کاربران اعتدال‌گرای این تراث ارجمنند را قیچی کنند. تراث ارجمندی که با گنج رنج هزاران راوی، محدث و فقیه پاک‌باخته فراهم شده است. میراث

\* استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه و استادتمام گروه فقه و حقوق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی  
(alidoost1385@gmail.com).



گران‌قیمتی که از سویی با ترمیم رخنه‌های هدایتی بشر، نیاز هدایت‌جویان را تأمین می‌کند و از سوی دیگر میراث تمدنی غیر ملموس است که نباید ناب‌خردانه آن را مورد تاخت و تاز قرار داد و غیر منصفانه در مورد آن قضاوت کرد. این میراث پس از پایان دوران حدیث‌ستیزی و منع کتابت حدیث در عصر خلفا، نخست تا روزگار صادقین علیهم‌السلام صادر و تکمیل شد و آنگاه در عصر امامان پس از صادقین از پیرایه جعل و صعوبت تعارض ترمیم گردید. تو گویی امامان شیعه با طراحی دکترین «ترمیم - پالایش» کوشیدند این میراث را حتی‌الإمكان سالم و مفید به دست آیندگان برسانند.

بد نیست جناب آقای دکتر سروش به مخاطبان خود بیاموزند معیار و سنجه نزد ایشان در انتخاب احادیث فراوانی که سالیانی، متکفل بسط و شرح آن در دروس **نهج البلاغه**، کیمیای سعادت، دین و قدرت و سلوک دین‌دارانه ... بوده‌اند، چیست؟

یا اینکه معیارشان در قبول روایات کتاب **المراقبات** میرزا جواد آقا ملک‌ی تبریزی که آشنایی با آن را از توفیقات نوجوانی‌شان دانسته‌اند، چیست؟ بسیار نیکوست؛ ایشان برای مخاطبان خود، بیان کند با کدام معیار و سنجه احادیثی چون بی‌اطلاعی و تعجب پیامبر از گردافشانی نخلستان را پذیرفته است تا ما نیز با همان معیار روایات دیگر را برگزینیم.

آیا داستان تل زباله و کاهدان و موی سفید بر تن گاو سیاه هنوز به قوت خود باقی است؟ اینجانب بر این باورم که تراش‌ستیزی و فرهنگ‌سوزی را باید به دو شیوه گرم (وسرخ) و نرم (و سفید) تقسیم کرد: یکی شیوه اسکندر مقدونی، مغولان و غزنوی‌ها که کتاب‌های یک تمدن را در آتش گرم سوزاندند و دیگری شیوه نامحسوس و سفید اما تلخ و ویرانگری که با «خاکستر و کاهدان» معرفی کردن احادیث، به سوزاندن نرم این میراث غیرملموس همت کرده‌است. ناگفته پیداست که فرهنگ‌سوزی نرم به مراتب از فرهنگ‌سوزی گرم، ویرانگرتر و گمراه‌کننده‌تر است چون نسل جوان هدایت‌جو را با یک «نه» بزرگ از سرزمین احادیث بیرون می‌برد و در برهوت نامعرفت و سرمایه از دست داده، حیرت‌زده رها می‌کند. گویا

القائات برخی، یک «نه» و «صفر بزرگ» به سرمایه به ارث رسیده از گذشتگان و رعد و برق بی‌باران است و نه بیش از این!

آنچه گذشت در پیوند با میراث روایی رسیده از پیامبر و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بود. در ارتباط با فقه و فقهات نیز باید گفت: این نکته روشن است که برخی از متکلمان و متصوفان مسلمان با بخشی از بدنه فقهات، اختلاف دیرینه‌ای داشته‌اند. در این بخش از بدنه فقهات که مغضوب متکلمان و متصفان بوده، نحله‌هایی نیز حضور دارند که لبه برنده لحن قلمشان حتی به خون فقیهان و اندیشمندان راستینی چون شهید اول، شهید ثانی، قاضی نورالله شوشتری نیز آغشته است. این کشمکش هرچند در طول تاریخ، گاه از گردنه تعصبات مذهبی و تنگ‌نظری‌های دیگر نیز گذشته اما ریشه در دیدگاه‌های فکری دارد و من به‌عنوان خیرخواه جناب آقای دکتر سروش، از ایشان می‌خواهم که رنجش قابل درک اما نامتوقعی را که از برخی فقیهان و فقه‌گرایان در دوران معاصر دارند به امتداد ناموجهی برای آن کشمکش تاریخی تبدیل نکنند و «موجودیت نهاد فقهات» را با همه نقدهایی که ممکن است ایشان بر «وضع موجود آن نهاد» داشته باشند، با تعبیر گزنده‌ای چون «سرکه‌فروشی»، «دین‌فروشی» و «معیشت‌اندیشی» که بازار گفت‌وگو را کساد می‌کند، نوازند، متاع رقیب را به سخره نگیرند و همواره به این نکته دقت داشته باشند که بزرگانی چون فیض کاشانی نیز با همه نقدهایی که به وضع موجود فقهات داشتند اصل این نهاد را علم شریف الهی، اقدم‌العلوم، اهم‌العلوم، می‌دانند و معتقد بودند حتی اخلاق هم بدون تکیه بر ستون فقهات راه به جایی نخواهد برد و اندیشمندانی چون غزالی نیز با همه نقدهایی که بر بخش سخت‌گیر و نموناپذیر فقهات داشت، به جای آنکه نهاد فقهات را به بی‌اخلاقی متهم کند همزیستی این دو دانش در مرز مشترک و گاه متداخل با یکدیگر را ارج می‌نهاد.

شما نیک می‌دانید؛ غزالی که خود را وام‌دار او می‌دانید گرچه علم فقه را در عداد علوم دنیوی برشمرده است و چنان‌که از وی ایشان بارها خوانده‌اید القلب خارج عن ولاية الفقیه



اما سخت بیمناک بوده است که مبدا از این تعابیرش سوءاستفاده شود و این دانش را قی در آتش افراط و بی انصافی بسوزد؛ از این رو به جان خود سوگند یاد می‌کند که «و لعمری هو (الفقه) متعلق أيضا بالدين».

چه داهیه است که غزالی با فطانت دریافته که مبدا عده‌ای عبارات او را دست‌مایه تحقیر و تصغیر این علم گرنامه‌ی نمایند؛ از این رو پیش‌گیرانه سه شرافت برای علم فقه بیان می‌کند که در مکتوبات و مسموعات شما یافت نشد:

الأول أنه علم شرعی ای استفاد من النبوة؛

الثانی أنه لا یستغنی عنه أحد من سالکی طریق الآخرة؛

الثالث أن علم الفقه مجاور لعلم طریق الآخرة.

جناب آقای دکتر سروش! حق استادی را بر شاگردان خود تمام نمایید و بگویید و بنویسید فیض کاشانی در **المحججه البيضاء** این کتاب محبوب و محمود نزد شما چنین نگاشته است: به راستی علمی که مطابق نقل اهل بیت علیهم السلام ثلث قرآن را به خود اختصاص داده است نمی‌تواند علم آخرت نباشد.

نسبت به مطلق‌گویی‌های شما در تعریض بر فقه، فقیهان و حوزویان باید گفت: اگر کسی نخست در جمله اولش بگوید: «فارغ‌التحصیلان علوم انسانی آدم‌های بی‌دقتی هستند» بعد در جمله دومش استنتاج کند: «پس همسایه ما نیز که فارغ‌التحصیل علوم انسانی است، آدم بی‌دقتی است»، قطعاً سخنش منطقی نیست چون نتیجه‌گیری‌اش دچار مغالطه «إهمال سور» شده است! یعنی در جمله اولش اثبات نکرده که «همه فارغ‌التحصیلان بی‌دقت‌اند» بلکه مهمل‌ماندن سور قضیه اول، او را و شنوندگان سخنش را به چنین فریبی دچار کرده است. چنین مغالطه‌ای درباره دانش فقه نیز رخ می‌دهد، اینکه با إهمال در سور قضیه بگوییم: فقیهان در فقه خویش از اخلاق به دور هستند بعد نتیجه بگیریم که پس فقه امروز امامیه نیز از اخلاق به دور است، یا اینکه با إهمال در سور قضیه

بگوییم: فقیهان از عقل به دو رهستند بعد نتیجه بگیریم که فقه امروز امامیه نیز از عقل دور مانده است و استنتاج‌های دیگری از این دست، همگی مبتلا به مغالطه إهمال سور هستند؛ چون همواره باید توجه داشت که فقاہت به‌عنوان یک موجود زنده، در نهاد خود حرکتی آهسته و پیوسته را تدبیر و تمشیت می‌کند و همواره به‌سوی کمال در حرکت است و از این رو فقاہت دهه ۱۴۰۰ شمسی، حتی نسبت به فقاہت دهه شصت شمسی رشد کرده است؛ بنابراین همواره باید بادقت اعتنا کرد که از کدام فقاہت سخن گفته می‌شود.

اینجانب از یک سو همواره مورد طعن برخی حوزویان بوده‌ام که هرگونه حرکت تکاملی دانش فقه را صرفاً با خوف و نگرانی تحلیل می‌کنند و از سوی دیگر مورد عنایت سلبی روشنفکرانی بوده‌ام که با حقیقت معرفت دینی آشنایی کافی نداشته‌اند. با نگاهی‌ها و گفته‌های ناقابل‌م کوشیده‌ام هر دو گروه را به باوری که خودم از دانش فقه و ظرفیت‌های گرانبهایش در گشودن گره‌های درهم‌تنیده جهان معاصر، دارم با تأکید بر اصالت و معاصرت (پایایی و پویایی) نزدیک کنم، اما گاه این گمان بر من غلبه می‌کند که برای جمعی کثیر از این دو گروه جز دعا و خیرخواهی کاری نمی‌توان کرد. این واقعیت تلخ را میتوان از برخی رفتارها - که مصلحت در اشاره به آنها نیست - کشف کرد!

طرح برخی مباحث در برخی زمان‌ها از باب تعامل معناخیز متن و بافتار (Context) آن، معنایی را برمی‌سازد و مسئولیت آن بر عهده صاحب‌سخن است. طرح مباحثی مانند دین و قدرت در زمانه‌ای که داعش در حال خونریزی و به اسارت کشیدن کودکان و زنان بود، متأسفانه معنای داعش پرور بودن دین اسلام و رسول مکرمش را در برخی اذهان تداعی می‌کرد. بی‌گمان از کسی چون جناب آقای دکتر سروش چنین انتظاری نیست. به نظر می‌رسد از همین قبیل است رفتارهایی مطلق‌انگارانه و رویکرد ستیزمحور با تراث روایی و فقهی.

نگاه تاریخی به دانش فقه نشان می‌دهد: فقه، دانشی است پویا با توانایی و ظرفیتی

غیرقابل اغماض که حجمش روزی به اندازه «مراسم» سلار دیلمی و **نهایه** شیخ طوسی بود و دیگر روز به اندازه **تحریر علامه حلی** و واپسین روزی به اندازه **مفتاح الکرامه** عاملی و روز دیگری به اندازه **جواهرالکلام**. نه باید آن روزی که به حجم **نهایه** شیخ طوسی بود فرتوت شمرده شود نه آن روزی که به اندازه **جواهرالکلام** شده است، فربه انگاشته شود. این دگرگونی‌ها شاهد روشنی است بر نهفته بودن یک توانایی پنهان در سرشت این دانش، توانایی زاینده و پاینده‌ای که فقه را هرگاه با هر پرسش تازه روبه‌رو شود به رویش مسائل و رسائل تازه‌ای می‌نشانند. این ظرفیت پنهان اگر از روشنفکران دینی پنهان مانده بدین جهت است که جز با نگاه از نزدیک و عبور از پوسته دانش و استلام گوهر آن، به صید کمند باور در نمی‌آید. از این جهت، بر بزرگوارانی که آن را انکار می‌کنند، ملامتی نیست که چرا آن را باور ندارند اما این پرسش هست که چرا بیش از اندازه دانش و تمرکزشان، سخن می‌رانند و حماسه می‌خوانند؟!

از همه بینندگان مناظره مورد نظر و گفت‌وگو می‌خواهم که سخنان بنده را به هیچ‌عنوان مسلم‌نینگارند، در آن بیندیشند سپس آن را قبول یا ردّ نمایند. از عزیزان حوزه و دانشگاه می‌خواهم در کلمه کلمه آنچه که در این مناظرات به عرضتان رسید، اندیشه کنید و اگر نقد و نظری داشتید از هر طریق ممکن به دست ما برسانید [تا تاریخ تحریر این یادداشت، صدها یادداشت، صوت، کلاس و گفت‌وگو در پیوند با این مناظره به‌منصه ظهور رسیده است و همچنان ادامه دارد] تا باب گفت‌وگو و اندیشیدن باز بماند.